

ویژه سالگرد کمون پاریس

کمون پاریس راه نشان می دهد

۲۹۹

حکمتیست
هفتگی

۱۹ مارس ۲۰۲۰ - ۲۹ اسفند ۱۳۹۸
پنجشنبه ها منتشر میشود



آزادی برابری حکومت کارگری

سالروز کمون پاریس: تا طبقه کارگر هست کمون پاریس مسئله روز است
کوروش مدرسی

مرزها و دیوارها را فرو می‌پاشیم: کمون پاریس دیگری ممکن است
فواد عبالی

قطعه‌نامه‌ی گردهمایی سالروز کمون پاریس
مارکس

نامه به ایبکنشت
مارکس

نامه به کارلو تزاراکی در تورین
انگلس

پیام به کارگران فرانسه به مناسبت سالروز کمون پاریس
انگلس

درس‌های کمون
لنین



تا طبقه کارگر هست کمون پاریس مسئله روز است

کوروش مدرسی

این گفتگو در ماه مارس ۲۰۰۸ توسط تلویزیون پرتو انجام شده است



دوران، دوران حکومت ناپلئون سوم، لئوی بناپارت یک سفته باز ژيگولو بود. پاریس به خاطر اعتراض به بیکاری و گرانی شلوغ شد. حکومت برای فرو نشاندن اعتراضات داخلی تنها راهی که پیدا کرد این بود که با پروس بجنگد. از این رو آگاهانه یک جنگ خارجی را شروع کردند تا فضا را نظامی کند. اما بد شانس آورد و از پروس شکست خوردند، لئوی بناپارت مفتضحانه تسلیم و اسیر پروس ها شد. پاریس شلوغ شد. حکومت سلطنت سرنگون گردید و مردم جمهوری را اعلام کردند. مردم بطور کلی که عبارت بود از بورژوازی، خرده بورژوازی و کارگران، حکومت سلطنتی را ... ←

کرد و این قدرت را بدست آورد. چنین چیزی اولین بار بود که در تاریخ اتفاق می افتاد. درافزوده های کمون به کل تئوری انقلاب کارگری بسیار مهم است.

به همین دلیل است که بورژوازی از آن نفرت دارد، سعی می کند آن را به فراموشی سپرده و از اهمیت آن بکاهد. در پاریس بناهای بزرگی به مناسبت جشن سرکوب کمون ساخته شده است. از کلیسای سکره کور تا ستون هائی که ساخته اند، به مناسبت پیروزی حکومت خدا، یعنی حکومت بورژوازی بر طبقه کارگر و حکومت ضد خدا است. از نظر بورژوازی این حکومت علیه مذهب، حکومت فقرا، حکومت اوباش و در واقع حکومت کارگران است.

کمون پاریس درس های فراوانی دارد. بخش زیادی از اوضاع آن روز به دوره ی امروز ما هم شباهت هایی دارد.

داشت به جای خود، اما این انقلاب درس های کمون را بکار گرفت.

پرتو: ویژگی اصلی کمون پاریس در چیست؟

کوروش مدرسی: در حکومت کارگری! مثل این است که پیرسیم خاصیت قیام اسپارتاکوس در دوره برده داری چه بود! خاصیت قیام اسپارتاکوس این بود که یکی از قیام های بزرگ برده گان بود که رم را به خطر انداخت. کمون پاریس قدرت بورژوازی را در پاریس شکست. طبقه کارگر قدرت سیاسی را تصرف کرد. قوانین و شکل حکومتی جدیدی در تاریخ را عرضه کرد. ارتش را منحل کرد، بجای خدمت نظام وظیفه تسلیح عمومی را آورد و ...

از این نظر کمون پاریس شروع تاریخ سیاسی طبقه کارگر است. طبقه ای که به ضرورت تصرف قدرت سیاسی آگاه شده است و برای آن تلاش

واقعه را قیام اوباش می خواندند. از قیام کننده گان به عنوان قمرطیان و کسانی که می خواستند زنان را اشتراکی کنند نام می بردند و تکفیرشان کردند.

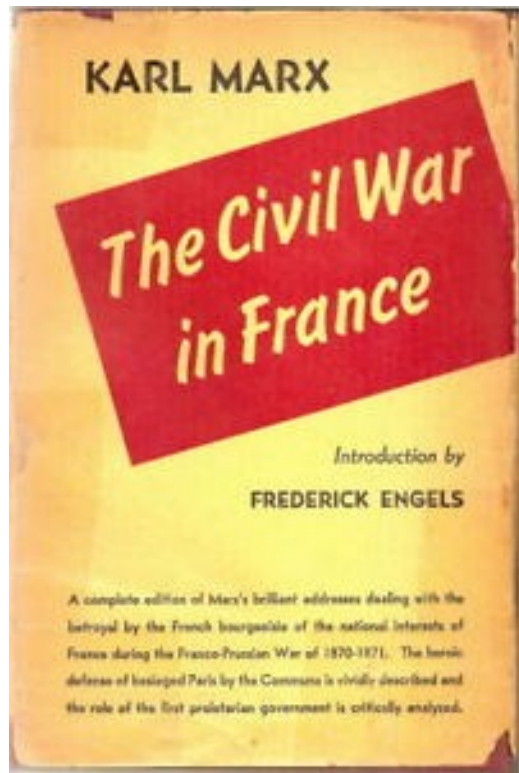
کمون پاریس به دلایل مختلف واقعه ی مهمی است. از جمله اینکه برای اولین بار در تاریخ طبقه کارگر برای بدست گرفتن قدرت اقدام کرد. و در مارس ۱۸۷۱ به قدرت رسید و برای یک دوره ی حدود دو ماهه حکومت کرد. اهمیت دیگر کمون پاریس در این است که مارکسیسم به درجه ی زیادی صحت خود را در برابر آنارشیسم به ثبوت رساند. کمون اساساً تحت تأثیر آنارشیست ها و یک خط آنارشیستی بود.

کمون پاریس، در واقع، پیش در آمد انقلاب اکتبر است. در انقلاب اکتبر، لنین درسهای کمون را از مارکس می گیرد و آن را به کار می برد. اینکه انقلاب اکتبر خود چه کاستی هائی

پرتو: سالروز کمون پاریس نزدیک است. قیام پاریس در ۱۸ مارس ۱۷۷۱ و تقریباً ۱۳۷ سال پیش اتفاق افتاد و به قدرت گیری کمونارها، که اساساً کارگران و چپ ها بودند، منجر گردید. کمون پاریس اگرچه به عنوان اولین انقلاب کارگری خیلی شناخته شده و مشهور است، اما در عین حال کمتر از انقلاب اکتبر یا انقلاب کبیر فرانسه دنیا را تحت تأثیر قرار داده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

کوروش مدرسی: کمون پاریس یکی از اتفاقات مهم در تاریخ دوران معاصر ما است. روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و اگر اشتباه نکنم ۲۹ اسفند ۱۲۴۹ شمسی، که دار ایران مصادف با دوره ی ناصرالدین شاه بود، کارگران پاریس قیام کردند و حکومت را بدست گرفتند. در آن زمان روزنامه ها و به اصطلاح روشنفکران ایرانی ای که در فرانسه تحصیل می کردند این

بیانیه حقوق جهانشمول انسان، قانون اساسی دولت آتی شوراهای



سرنگون و اعلام جمهوری کردند. در سرتاسر فرانسه و بخصوص در پاریس یک دوره ی انقلابی و حکومت موقتی شروع شد. این دوره، دوره ی کشمکش شدید طبقات بود. چیزی که طبقه کارگر از کمون پاریس و همچنین بتدریج یاد گرفت و بعداً در انقلاب اکتبر به کار برد و امروز هم به درد ما می خورد، این است که مردم و جامعه یک کلیت واحد نیست. در جامعه، بورژوازی به یک طرف می رود علیه طبقه کارگر اسلحه بکار میبرد، خرده بورژوازی مردد و متزلزل مرتب می شکنند، بخشی از آن به بورژوازی ملحق می شود و علیه طبقه کارگر اسلحه بر می دارد و بخشی دیگر به طبقه کارگر می پیوندد. کمون پاریس چشم طبقه کارگر را به این واقعیت مارکسیستی باز کرد که مقوله ی پایداری بنام "مردم" بطور کلی نداریم. جامعه طبقاتی است. مردم در مقاطع مختلف بر اساس فصل مشترک خواست های جنبش های طبقاتیبه حرکت در می آیند. اما برادری بورژوازی و طبقه کارگر یک امر ناممکن است. طبقه کارگر وقتی به قدرت می رسد باید ماشین دولتی را درهم بشکند، نمی تواند سوار ماشین موجود بشود. باید دستگاه دولتی را تصرف کند. باید این ماشین را علیه بورژوازی و ضد انقلاب با قدرت بکار گیرد و باید دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازد. این درس اساسی کمون است. وقتی بورژوازی از قدرت بیافتد مقاومتش چندین برابر می شود. دوباره بر می گردد، همراه با بخش هائی از خرده بورژوازی و به کمک بورژوازی "بیگانه" تا آنوقت دشمن علیه انقلاب طبقه کارگر به حرکت در می آید. کمون پاریس تا نیمه راه رفت. ارتش را منحل

اعلام کرد تسلیح همگانی را آورد. اما در نهایت، بورژوازی فرانسه، با کمک دهقانانی که ارتشش را تشکیل میدادند همراه با ارتش پروس پاریس را توپ بستند و کمون را شکست دادند. کمون نشان داد که بورژوازی در مقابل طبقه کارگر و زحمتکشانی که برای یک دنیای آزاد و برابر برخاسته اند، منفعت طبقاتی خود را ترجیح می دهد و حاضر است با هر کسی و با هر بورژوازی کشور بغل دستی اش متحد شود. آنوقت میهن و ملت و تمامیت ارضی، همه برایش پوچ است. همان طور که وقتی پای منفعت طبقاتی بورژوازی فرانسه در میان بود، بورژوازی پروس را برای سرکوب کمون به کمک گرفت. اینها درسهای خیلی مهمی است. من فکر می کنم وظیفه ی هر کمونیست و هر مارکسیست و هر کارگر

آگاهی است که برگردد و کند. یک بار دیگر درس های کمون را مرور کند. سالروز کمون را باید گرامی داشت. هنوز در پاریس دیوار کمون، در قبرستان پرلاشز، یکی از سنگر هائی که کمونرها را پای آن اعدام کردند هست. مردم زیادی در سالروز کمون پای آن دسته گل می گذارند و به کارگران و رهبران کارگری که در آخرین سنگرها کشته و اعدام شدند ادای احترام می کنند. می گویند در سرکوب کمون پاریس حدود سی هزار نفر را کشتند و دهها هزار نفر از کارگران و فعالین کارگری را به جزایر دور دست و بد آب و هوا تبعید کردند که تعداد زیادی از آنان در همان جا از بیماری و اعمال شاقه جان خود را از دست دادند. به هر حال سرکوب وحشیانه ای بود و طبقه کارگر از آن واقعه درس های زیادی گرفته است.

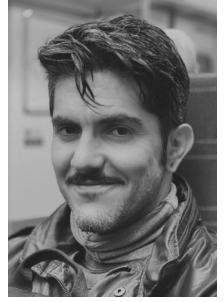
انحلال و خلع سلاح سپاه پاسداران، ارتش و کلمه دارودسته های نظامی و شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، تحت کنترل گرفتن کامل کلمه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی های این ارگانها و نهادها.

مشور سرنگونی جمهوری اسلامی را به پرچم خود تبدیل کنید!

مرزها و دیوارها را فرو می‌پاشیم!

کمون پاریس دیگری ممکن است

فواد عبداللہی



در سالگشت کمون پاریس، پاسخ به این پرسش که: آیا حکومت کارگری در ایران با تکیه بر اهرم شوراها می‌تواند ممکن است، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. بن بست نظام "دمکراسی پارلمانی" در سطح جهان و انگیزه برای جستجوی افقی که دخالت مستقیم مردم در امر سیاست را تأمین کند، توجه‌ها را به سمت حکومتی از نوع کمون پاریس جلب می‌کند و بدین لحاظ، برپا کردن حکومت کارگری در قرن ۲۱ را الزامی می‌کند.

در مقایسه با سایر نقاط دنیا، در ایران اهمیت طرح این پرسش و عطف توجه به آن، بیشتر است. به این دلیل که در روند سرنگونی جمهوری اسلامی که ناقوس آن آشکارا از دیماه ۹۶ تا امروز بصدا درآمده، دو آلترناتیو اصلی در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند:

۱- اداره شورایی جامعه یکی از راه حل‌های سرپا، محکم و مطرح شده از طرف سوسیالیست‌ها و طبقه کارگر و ۲- راه حل‌های مهجور و نجسب "دست راستی" تحت عنوان کودتا یا "انقلابات مخملی" در تباری با بخشهایی از بازماندگان حاکمیت فعلی!

به این اعتبار، کمونیست‌ها و حزب ما بطور جدی درباره ملزومات پیروزی انقلاب کارگری و عروج حاکمیت شورایی و آنچه می‌تواند و باید در تقابل با اپوزیسیون راست به جای جمهوری اسلامی قدرت سیاسی را بگیرد و آن را حفظ کند، موانع سر راه این امر را یکی پس از دیگری کنار می‌زنند.

مهمترین مولفه در ممکن بودن حکومت کارگری در ایران اینست که طبقه کارگر و جامعه ایران در خلال انقلاب

۵۷ تا مقطع سال ۶۰، صاحب تجربه تشکیل شوراها و اعمال قدرت توده‌ای از پایین بوده است؛ این توان اعمال قدرت سیاسی و کنترل اجتماعی از پایین، یکی از بیادماندنی‌ترین و مهمترین سکانس‌ها و صحنه‌هایی در تاریخ معاصر است که ذهنیت طبقه کارگر و جامعه ایران را به نسبت تعبیری که از کمونیسم در گذشته ایران رایج بوده، تغییر داده است؛ بخشا، بلوغ و خودآگاهی امروز طبقه کارگر و کمونیسم‌اش در ایران را باید بر متن این مولفه تاریخی دید. بلوغی که پرسپکتیو کسب قدرت سیاسی و اداره کمونیستی جامعه را طرح می‌کند و برای رسیدن به این هدف اعلام آمادگی کرده است؛ این کمونیسمی است که چه بلحاظ فرم و چه محتوا، از جنس کمونیسم قدیم اردوگاهی، چینی یا

چریکی آمریکای لاتین نیست. این کمونیسم بلحاظ سیاسی بر شانه‌های تجربه کمون پاریس و انقلاب اکتبر ایستاده است و بلحاظ فرهنگی ریشه در سنت و فرهنگ آوانگارد جوامع اروپایی غربی دارد.

در کادر دوربین کمونیسم معاصر، از آرمانهای تکه پاره ناسیونالیسم و جنبش ملی - مذهبی خبری نیست. صحنه‌ای از حسرت رشد و ترقی بورژوازی وطنی پیدا نمی‌کنید؛ شناسنامه این کمونیسم، "مانیفست کمونیست" است؛ "رشد نیروهای مولده" و "استقلال از امپریالیسم و وابستگی" نیست؛ این کمونیسم، از ترویج فرهنگ و عقاید دهقانی و بومی جان نمی‌گیرد؛ سیویل و شهری است؛ دیوار و مرزی در مقابل جهان بیرون از خود پسا نمی‌کند؛ دیوارها را فرو می‌پاشد؛ وسعت دید و

حرکت شناور این کمونیسم چنان هوشمندانه است که تمامیت انسان و مناسبات اجتماعی و تولیدی زمانه‌اش را در مرکز ماجرا قرار می‌دهد؛ کمونیسمی که هم اکنون در بعد سیاسی، فکری و جنبشی از مارکس، انگلس و لنین و مبارزات طبقه کارگر در جوامع صنعتی مایه گرفته است؛ این کمونیسمی است که بر شانه‌های تجربه کمون، انقلاب اکتبر و انقلاب ۵۷، آگاه است که چگونه از تکرار شکست انقلاب آتی جلوگیری کند؛ آگاه است که جایگاه فرد و آزادی فردی، ارتباط مستقیمی با آزادی و پیشرفت جامعه دارد؛ می‌تواند سوسیالیسم را در یک کشور به پیروزی برساند بدون اینکه به ناسیونالیسم و مذهب کمترین آوانسی بدهد. بین خود و جهان بیرون از خود، دیواری نمی‌کشد؛

شور سرنگونی جمهوری اسلامی را به پرچم خود تبدیل کنید!

و از بلوکه کردن جهان جلوگیری میکند. این کمونیسم، معرف یک سیستم فکری، یک فلسفه و طرز نگرش به جهان و زندگی و راه های مبارزه برای تغییر است. کمونیسمی که جهانی آزادتر و مرفه تر از جوامع غربی با وسیع ترین آزادی ها را به جغرافیای اجتماعی جهان امروز می افزاید. به خلاقیت های هنری شهروندان جایگاه ویژه ای اختصاص میدهد؛ از تقسیم کاذب هنر رسمی و دولتی و هنر غیر رسمی و غیر دولتی جلوگیری میکند؛ این کمونیسم به محض سر کار آمدنش، همان روز اول، برابری زن و مرد، لغو مجازات اعدام، آزادی بی قید و شرط بیان، آزادی فعالیت رسانه های جمعی، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات و آزادی تشکیل احزاب را اعلام میکند و "بیانیه حقوق جهانشمول انسان" را، بعنوان سند قانون اساسی حکومت کارگری تصویب میکند. این کمونیسم در قدم اول، آموزش و پرورش،

مسکن و وسایل خانه، بهداشت و لباس، انرژی و سوخت، ترانسپورت و اینترنت را بسرعت و بخش به بخش از دایره مناسبات تولیدی سرمایه داری خارج کرده، ساعات کار را کاهش داده، و این اقدامات را پایه های اصلی سامان یابی کمونیستی در جامعه خواهد کرد. این کمونیسم، تک پلان نیست؛ پلان ها دارد؛ با پیروزی این کمونیسم، تبعیض و نابرابری لغو میشود. کشوری که مطلقاً نژادپرست نیست و در گام نخست "پناهجویان" مقیم ایران را شهروندان متساوی الحقوق قلمداد خواهد کرد. با پیروزی این کمونیسم، ستمکشی زن لغو میشود و زنان یک نیروی وسیع و قدرتمند در دفاع از حکومت کارگری خواهند بود. با پیروزی حکومت کارگری در ایران، انترناسیونالیسم و دستاوردهای طبقه کارگر جهانی که دو بیست سال برای آن جنگیده، تثبیت میشود و قابل بازپس گیری نیست. با

پیروزی این کمونیسم، تعرض بورژوازی بین المللی به حق و حقوق طبقه کارگر در جهان، افسار زده میشود. اکنون به دنبال خیزش های دیمه ۹۶ و آبان ۹۸، و به دنبال تحولات اجتماعی عظیمی که در قلب خاورمیانه از عراق تا لبنان علیه دول مرتجع حاکم بر این کشورها در جریان است، کمونیسم و کارگر در ایران، در یک موقعیت ویژه قرار دارند که شاید کمتر در جاهای دیگر جهان چنین چیزی ببینیم. فرصتی به طبقه کارگر ایران و راه حل سوسیالیستی دست داده است که در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی، از انترناسیونالیسم و آزادمندی دفاع کند و نیروی وسیعی را نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه خاورمیانه و جوامع غربی به حمایت و سمپاتی عمیق از آرمانهای خود جلب کند. این مولفه، یعنی پیروزی حکومت کارگری در ایران و بدنبال آن، اعمال هژمونی توده ای کمونیسم در خاورمیانه،

در واقع رابطه حکومت کارگری در ایران با جهان بیرون و با غرب را تعیین میکند. چنین کمونیسم قدرتمندی در خاورمیانه، قطعاً مورد حمایت پیشروترین بخشهای طبقه کارگر جهانی خواهد بود که بر شانه های مارکس، انگلس، لنین و لوگزامبورگ ایستاده اند؛ به این اعتبار، حکومت کارگری و شورایی ما از جهان معاصر خود منزوی نیست! خصلت عام و جهانشمول حکومت کارگری است که اتفاقاً بورژوازی بین المللی را در برخورد بدان محتاط و دست به عصا میکند. حکومتی ایجاد خواهد شد بر اساس انترناسیونالیسم و حقوق جهانشمول انسان، که انسان آزادیخواه و افکار عمومی جوامع متمدن به آن احساس نزدیکی میکنند. حکومتی که بجای تقدیس ناسیونالیسم و مذهب، به نیوتن و داروین و مارکس و لنین احترام میگذارد. به هنر آوانگارد و فرهنگ پیشرو احترام میگذارد.

مذهب زدایی از جامعه را شروع میکند؛ به جنبش کارگری احترام میگذارد. در سلايق و روابط خصوصی شهروندانش فضولی نمیکند. حکومت کارگری در ایران نه تنها در امور کشورهای همسایه خود دخالت نمیکند بلکه درها را باز خواهد گذاشت تا به یک صلح پایدار و عمیق با مردم منطقه برسد. این نقطه عزیمت حکومت کارگری خواهد بود که هیچ کشوری در خاورمیانه از آن برخوردار نخواهد بود. اگر این اراده شورایی با پرچم این کمونیسم به قدرت برسد، خاورمیانه دگرگون میشود، توطئه دول غربی و حمله به آن به سختی عملی شود. افکار عمومی در جهان علیه اش بسیج نخواهد شد. حکومت کارگری، دیپلماسی مخفی نخواهد داشت. قانون مخفی کردن اطلاعات نخواهد داشت که دنیا فکر کند که مشغول توطئه است. همه اطلاعات قابل دسترس خواهد بود. ... ←

زنده باد انقلاب کارگری

از بانکسی گرافیسیت تا راجر واترز پینک فلوید، جهان را در دفاع از این سوسیالیسم خواهند شوراند! و جولیان آسانژ و یکی لیکس را شهروندان خود خواهیم کرد. این سنتی است که فلسفه مارکس و نقد او در کتاب کاپیتال را با اوضاع فعلی و متغیر جهان ما تکامل داده است.

برای کمونیسم معاصر در ایران، تاریخ سیر اتفاقات اجتناب ناپذیر نیست، بلکه عمل و اراده انسانهای زنده است که میتواند محرک پیشبرنده و یا باز دارنده جامعه به سوی تعالی یا قهقرا باشد. این کمونیسم، اعتقادی به پروسه خود بخودی سیر تکامل تاریخ ندارد، برعکس اراده انسانها و نقش دخالتگرانه کمونیستی است که میتواند جهان را به آنسوئی سوق دهد که بشریت طالب آن است.

به قدرت رسیدن این کمونیسم، نه تنها یک راست شرایط خاورمیانه را دگرگون خواهد کرد، بلکه قلمروهای فکری و جنبشی سوسیالیسم در اروپا را نیز شخم خواهد زد. هم اکنون جنبش عظیم ضد کاپیتالیستی و ساختارشکنانه در اروپا و آمریکا که از سر بی‌تجزیی و ناچاری یک روز

پشت جرمی کوربین سنگر میگیرد و روز دیگر پشت برنی سندرز و انتخابات یونان میرود، با نخستین گامهای پیشروی انقلاب کارگری در ایران، به بستر اصلی خود باز خواهد گشت و جان تازه میگیرد. تنزل دادن سوسیالیسم به اقتصاد دولتی و تلاش برای فائق آمدن به تناقضات سرمایه داری به کمک دخالت دولت در اشکال مختلف، محتوای واحد کل سوسیالیسم غیر پرولتری در اروپا از سوسیال دموکراسی و اورو کمونیسم تا چپ نو بوده است. امروز این محتوای واحد است که بی اعتبار اعلام شده است. روش و دورنمایی که قرار بود حلال تناقضات سرمایه داری موجود باشد خود بارشد این سرمایه داری به تناقض رسیده است و توسط رقابت و بازار به حاشیه رانده شده است.

این سوسیالیسم پارلمانی، فاقد افق، راه حل و حتی تمایل برای قرار گرفتن در موضع قدرت است. ترقی خواهی و "انقلابی گری" این سوسیالیسم با از کف رفتن مدل اقتصاد و نظام اجتماعی متکی به دولت، بیمعنا و ورشکسته شده است. این جریان حتی در

مبارزه برای اصلاحات فاقد یک خط مشی و جهتگیری تعریف شده است و بناگزی هر بار عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی و ایجاد آلترناتیو اقتصادی را به جناح راست خود می بازو و به گروه فشاری برای تعدیل عملکرد سرمایه داری موجود در راستای حقوق بشر، حفظ محیط زیست و صلح تنزل مییابد.

سوسیالیسم بورژوائی دیگر سوسیالیسمی فاقد آرمان اجتماعی و لاجرم فاقد فراخوان سیاسی است. این معضل خود را به اشکال مختلف در سرنوشت احزاب اصلی سوسیال دموکراسی مانند حزب کارگر در انگلستان و برنی سندرز در آمریکا آشکار میکند.

بقدرت رسیدن حکومت کارگری در ایران و هژمون شدن کمونیسم در خاورمیانه، بلاواسطه بر مسله مبارزه طبقاتی در اروپا و آمریکا تأثیر گذار است؛ سوسیالیسم و جنبش عدالت طلبی در غرب را از کنترل دولت بر اقتصاد و انتقاد از موضع دمکراتیک و انسانگرایانه نسبت به سرمایه داری، رها میکند؛ مارکسیسم را در موضع طبقاتی و اجتماعی خاص خود قرار می دهد و سوسیالیسم نه در پارلمان بلکه

بعنوان یک جنبش وسیع و توده ای معطوف به یک انقلاب کارگری، علیه کار مزدی با همه جهان نگری و تبیین طبقاتی ای که مارکس در قلب این تفکر قرار داده بود، قد علم میکند.

بقدرت رسیدن کمونیسم و حکومت کارگری در ایران، به طور مستقیم، جنبش کارگری در جهان را به آرمانهای تاریخساز سوسیالیسم مارکس و آن نقد بنیادین و رادیکال که بر جهان معاصر داشت و رسالتی که برای خود قابل بود، دوباره مسلح میکند.

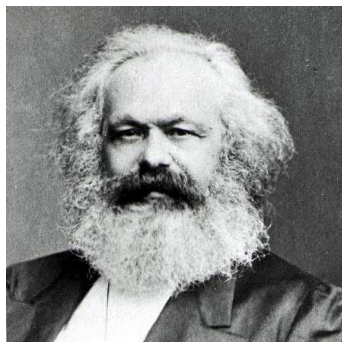
اما این پراتیکی است که از مجموعه پیش شرط های عینی برای موفقیت برخوردار است. انقلاب کارگری به تنها شکل ممکن رادیکالیسم در جهان بدل شده است.

هیچ دوره - زمانه ای مانند امروز، شرایط برای تبدیل تئوری کمونیسم به یک نیروی مادی - اجتماعی فراهم نبوده است. هیچ زمانی مثل امروز طبقه کارگر به کمونیسم و فقط به کمونیسم نیاز نداشته است. و هیچ زمانی چون امروز شرایط مادی برای تبدیل کمونیسم کارگری به یک انقلاب کارگری پیروزمند، به زنده ترین و قدرتمندترین جریان اعتراضی در جهان مهیا

نبوده است. رشد و توسعه تولید سرمایه داری، قدرت عظیم پرولتاریا در تولید در مقیاس جهانی، ورشکستگی سیاسی تمام جریاناتی که کارگران را از انقلاب علیه کل نظم موجود برحذر میدارند، همه گویای پتانسیل عظیم طبقه کارگر و کمونیسم کارگری است.

به این اعتبار، انقلاب کارگری در ایران و پژواک آن در جهان، نیازمند بقدرت رسیدن این نوع کمونیسم است؛ کمونیسمی که پراتیک عاجل طرفداران پرشور کمون پاریس و انقلاب اکتبر را طلب میکند.

هم اکنون، در ۱۴۹مین سالگشت کمون پاریس، این شبخ کمونیسم و انقلاب کارگری است که بار دیگر بر فراز جهان، از ایران و خاورمیانه تا فرانسه و شیلی، آغاز به درخشیدن کرده است؛ شبخی که در طول دو قرن اخیر، بعنوان یگانه پیشتاز پایان دادن به نظام بردگی مزدی، در حرکت بوده است؛ شبخی که بر خاکستر کمون و تکیه بر آرمان سرخ کموناردها، یک دم از میل به تغییر اساسی جهان و برپایی یک دنیای بهتر، غافل نمانده است.



قطعه‌نامه گردهمایی سالروز کمون پاریس

این قطعه‌نامه بین ۱۳ تا ۱۸ مارس ۱۸۷۲ توسط مارکس نوشته شده و از روی دستخط مارکس که به زبان فرانسه بوده و نزد دخترش ینی پیدا و ترجمه شده است.

به نقل از سایت کمونیست‌های انقلابی
کارل مارکس

گردهمایی یادبود سالروز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ قطعه‌نامه ی زیر را تصویب کرده است:

- ۱- جنبش پر افتخار ۱۸ مارس را بمثابة سپیده دم سرخ انقلاب بزرگ سوسیالیستی - که انسانها را برای همیشه از رژیم طبقاتی نجات خواهد داد - تلقی می کند.
- ۲- اعلام می دارد که: دیوانگی ها و جنایات طبقه ی بورژوا را که در تمام اروپا بر گرد محور نفرت از کارگران متحد شده‌اند و همچنین جامعه ی قدیم را به هر شکل حکومتی که می خواهد باشد - چه سلطنتی و چه جمهوری - محکوم می کند.
- ۳- اعلام می دارد که: لشکرکشی همه حکومتها بر علیه انترناسیونال و اقدامات تروریستی قاتلین ورسای و همچنین فاتحین پروسی آنها، دلیل بی ارزشی موفقیت آنها بوده و مؤید آنست که ارتشهای رزمنده ی پرولتاریای جهانی پشت سر پیش آهنگان قهرمان خود - که به وسیله ی نیروهای متحد تیرس و ویلهلم از پا درآمدند - ایستاده اند.

نامه مارکس به ویلهلم لیبنکشت

لندن ۶ آوریل ۱۸۷۱

لیبنکشت عزیز

خبر آزادی تو و بیل و برانشوايگی ها به ما رسید و موجب شادمانی شورای کل گردید. به نظر می رسد که پارسی ها مغلوب شده اند. تقصیر خودشان است اما تقصیری که عملا از خوش نیتی آنها ناشی می شود. کمیته ی مرکزی [گارد ملی] و بعدا کمون به تیرس - این فسقلی بدنهاد - فرصت دادند که نیروی خصم را متمرکز سازد زیرا:

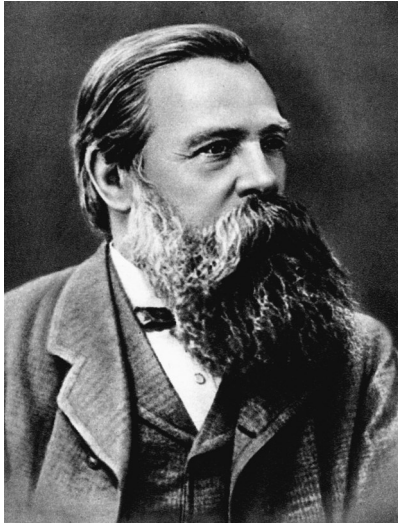
۱- آنها به نحوی ابلهانه مایل نبودند جنگ داخلی را شروع کنند. مثل اینکه تیرس با تلاش خود برای خلع سلاح قهرآمیز پاریس آنرا [جنگ داخلی را] آغاز نکرده بود، مثل اینکه مجلس ملی - که فقط برای آن فراخوانده شده بود که درباره ی جنگ یا صلح با پروسی ها تصمیم بگیرد فوراً به جمهوری اعلان جنگ نداده بود!

۲- بخاطر آنکه نسبت غصب قهرآمیز به آنها داده نشود، لحظات گرانبهائی را تلف کردند (بایستی بعد از به زانو درآوردن ارتجاعیون در پاریس، بلافاصله به سوی ورسای پیشروی می کردند) با انتخابات کمون و سازماندهی آن و غیره موجب اتلاف وقت شدند.

از تمام مطالبی که تو در روزنامهها راجع به وقایع پاریس می خوانی یک کلمه‌اش را هم نباید باور کنی، همه ی آنها جعلی و دروغ اند. رذالت روزنامه نگاری بورژوائی هرگز اینطور سنگ تمام نگذاشته است.

این وجه مشخصه ی قضیه است که امپراتور آلمان واحد و پارلمان واحد در برلین به هیچ وجه برای دنیای خارج وجود ندارد و هر نسیم ملایم پارسی بیشتر از آنها توجه برمی انگیزد. شما باید اتفاقات شاهزاده نشینهای دانوب را با دقت تعقیب کنید. اگر انقلاب در پاریس موقتا دچار شکست شود - گرچه در اینجا نیز جنبش را می توان فقط برای مدت کوتاهی فرونشاند - آنوقت جنگ جدیدی از شرق اروپا شروع می شود و رومانی اولین بهانه را در این مورد به دست تزار از خود راضی [الکساندر دوم] خواهد داد. بنابراین مواظب آن طرف باشید.

نامه انگلس به کارلو ترزاکی در تورین



اگر راجع به اتوریته و مرکزیت به عنوان دو [عامل] که تحت تمام شرایط ممکنه موضوعات لعنتی هستند سخن گفته شود، آنوقت به نظر من افرادی که چنین سخن می گویند یا نمی دانند یک انقلاب چیست و یا آنکه انقلابیون جمله پردازی می باشند. *

هر چه زودتر درباره قضیه به من بنویسید.

سلام و برادری

مخلص شما ف. انگلس

۱۴ ژانویه ۱۸۷۲

به نظر من چنین می آید که از لفظ بازی مربوط به "اتوریته" و مرکزیت سوء استفاده های زیادی می شود. من چیزی اتوریته ای تر از یک انقلاب سراغ ندارم و وقتی اراده ی خود را به وسیله ی بمب ها و گلوله های تفنگ به دیگران می قبولانند - مثل هر انقلاب - در این صورت به نظر من اتوریته بکار برده می شود.

کمیود اتوریته و مرکزیت بود که منجر به نابودی کمون شد. بعد از پیروزی، هر کاری که مایلید با اتوریته و غیره بکنید ولی برای مبارزه باید همه ی نیروهایمان را متشکل سازیم و آنها را بر روی نقطه ی حمله ی واحدی متمرکز نمائیم.

آلمانی اضافه کرده است: "این کاملاً صادق نیست".

پیام انگلس به کارگران فرانسه

به مناسبت بیستمین سالروز کمون پاریس

وسایلی می شود که بتواند توسط درجه داران روحیه ی فرمانبرداری را در ارتش تثبیت نماید، درجه دارانی که به وسیله ی پاداش پولی خریداری شدهاند و این از آن جهت است که عده ی زیادی از درجه داران، سوسیالیست می باشند!

وقتی چنین موضوعاتی روی می دهند، وقتی حتی در ارتش سایه روشنهای بامدادی ظاهر می شوند، آنوقت پایان دنیای قدیم چندان دور نخواهد بود.

امید است که سرنوشت ها تحقق یابند! امید است که بورژوازی در حال زوال، کنار زده شود و یا مضمحل گردد.

زنده باد پرولتاریا!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی انترناسیونال!

ف. انگلس

۲۵ مارس ۱۸۹۱

دفاعی از پرولتاریا گرفته شده است. در همه جا دشمنان و استثمارکنندگان طبقه ی کارگر هستند که تمام قدرت مسلح نظامی را در اختیار دارند.

و این امر کار را به کجا کشانده است؟

به آنجا که - چون هر مرد به درد بخور وارد ارتش می شود - امروز این ارتشها - هر چه بیشتر بازتابی از احساسات و نظریات مردم شده اند،

به آنجا که این ارتشها [یعنی] ابزار اصلی ستم - روز به روز [از نظر دولت] غیرقابل اعتمادتر می شوند. مردانی که در رأس دولتهای بزرگ قرار دارند، از هم اکنون بیمناکانه فرا رسیدن روزی را می بینند که در آن سربازان مسلح از کشتار برداران و پدران خود امتناع خواهند ورزید.

ما در پاریس شاهد این امر بوده ایم و دیدیم که چگونه جولپوس فری ویتنامی این جسارت را به خرج داد که مدعی ریاست جمهوری فرانسه بشود و امروز در برلین می بینیم که جانشین بیسمارک [کاپریوی]، از رایشتاگ خواستار

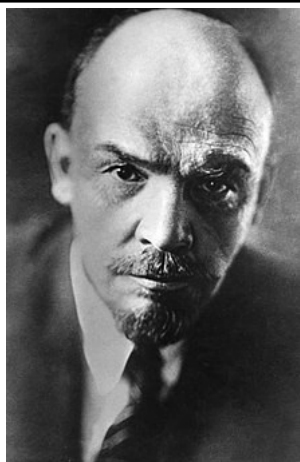
شهروندان زن و شهروندان مرد

بیست سال پیش در چنین روزی، زحمتکشان پاریس همانند یک تن واحد در مقابل حمله ی جنایتکارانه ی بورژواها که تحت رهبری تیرس و یونکرها بودند برپا خاستند. این دشمنان پرولتاریا وقتی مشاهده کردند که کارگران پاریس برای دفاع از حقوق خود، اسلحه به دست گرفته و متشکل شدهاند، از وحشت به لرزه درآمدند. تیرس می خواست سلاحهای آنها را از چنگشان خارج کند، سلاحهایی که با آن شهامت برضد متجاوزین خارجی بکار برده بودند و می خواستند در آینده با شهامت باز هم بیشتری در مقابله با حملات جیره خواران و رسای مورد استفاده قرار دهند. یونکرها و بورژواها بخاطر غلبه بر قیام کنندگان پاریس، برای گرفتن کمک دست تکی به سوی پروس دراز کردند و از این کمک نیز برخوردار شدند و پاریس بعد از یک مبارزه ی قهرمانانه در برابر قدرت نابرابر دشمن له شد و خلع سلاح گردید.

اکنون بیست سال است که کارگران پاریس بی سلاح می باشند و همه جا به همین منوال است. در تمام کشورهای متمدن، وسایل مادی

قدرت طبقه کارگر در تخریب و شکل اوست!

نخین: درس های کمون^۱



از جنبش بزرگ پرولتری قرن نوزدهم بود. مارکس، ارزش بالایی برای اهمیت تاریخی کمون قائل بود- اگر در جریان تلاش خائنانه ی باند ورسای برای قبضه کردن سلاح های پرولتاریای پاریس، کارگران اجازه می دادند تا بدون نبرد خلع سلاح شوند، تأثیر فاجعه بار سرخوردگی و یاسی که این ضعف می توانست در جنبش پرولتری ایجاد کند، بسیار بسیار بیش تر از زبان هایی بود که طبقه ی کارگر در مبارزه برای حفظ سلاح های خود متحمل می گردید ۳. فداکاری های کمون، گرچه سنگین بود، اما اهمیت آن در مبارزه ی عمومی پرولتاریا، آنرا جبران میکند: کمون، جنبش سوسیالیستی را در سرتاسر اروپا به حرکت واداشت، قدرت جنگ داخلی را نشان داد، توهّمات میهن دوستانه را از میان برد، و باور ساده لوحانه به تلاش های بورژوازی برای اهداف مشترک ملی را نابود ساخت. کمون به پرولتاریای اروپا آموخت تا به طور مشخص، وظایف انقلاب سوسیالیستی را مطرح کند. درسی که پرولتاریا آموخت، هرگز فراموش نخواهد شد.

پوشاند. پرولتاریا که قدرت را به دست گرفته بود، توانست بدون وضع قوانین بسیار پیچیده و به شیوه ای ساده و سراسر، دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی را انجام دهد، بورواکراسی را نابود و تمامی مناصب رسمی را انتخابی کند. اما دو اشتباه، ثمرات این پیروزی برجسته را نابود ساخت. پرولتاریا در نیمه ی راه متوقف شد: به جای "مصادره ی مصادره کنندگان"، به خود اجازه داد تا با رؤیای استقرار یک عدالت عالی در کشوری که حول یک وظیفه ی مشترک ملی متحد گردیده است، به بیراهه رود. به عنوان مثال، مؤسسای هم چون بانک ها مصادره نگردیدند و تئوری های پرودوننیستی پیرامون یک "مبادله ی عادلانه" و غیره هم چنان در بین سوسیالیست ها غالب بود. اشتباه دوم، به بزرگواری زیاده از حد پرولتاریا بازمی گشت: پرولتاریا، به عوض نابود کردن دشمنانش، به دنبال این بود که روی آنان تأثیر اخلاقی بگذارد. پرولتاریا اهمیت عملیات نظامی مستقیم در جنگ داخلی را دست کم گرفت، و به جای یک تهاجم قاطعانه علیه ورسای - که می توانست زمینه ی پیروزی آن ها را در پاریس فراهم آورد- تعلل نمود و به دولت ورسای فرصت داد تا نیروهای سیاه را گردهم آورد و برای هفته ی غرق به خون ماه مه آماده شود. اما با وجود تمامی این اشتباهات، کمون نمونه ای عالی

مانیفست انترناسیونال، منتشره در تاریخ سپتامبر ۱۸۷۰، به پرولتاریای فرانسه نسبت به خطر گمراهی توسط ایده ی هویت کاذب ملی ۲ هشدار داده بود؛ درحالیکه در آن زمان درانقلاب کبیر، تخصصات طبقاتی تشدید گردیده بود، مبارزه علیه کل ارتجاع اروپایی، تمامی ملت انقلابی را متحد کرده بود، امروز پرولتاریا دیگر نمی توانست منافع خود را با منافع سایر طبقات متخصصم درهم آمیزد؛ اجازه بدهد بورژوازی مسئولیت خفت ملی را متحمل شود- وظیفه ی پرولتاریا، نبرد برای رهایی سوسیالیستی کار از یوغ بورژوازی بود. به علاوه، طولی نکشید که ماهیت حقیقی "میهن پرستی" بورژوازی بروز داد. دولت ورسای، که پیش تر به صلحی خفت بار با پروسی ها دست زده بود، به وظیفه ی فوری خود عمل کرد: حمله برای خارج کردن سلاح ها از دست پرولتاریای فرانسه؛ سلاح هایی که وی را به هراس انداخته بود را شروع کرد. کارگران نیز با اعلام "کمون" و جنگ داخلی، به این اقدام پاسخ دادند. هرچند پرولتاریای سوسیالیست به جناح های مختلفی تقسیم شده بود، با این وجود کمون، نمونه ی عالی وحدت نظر بود؛ وحدتی که با آن پرولتاریا قادر بود تا به وظایف دموکراتیکی را که بورژوازی تنها می توانست از آن ها دم زند، جامه ی عمل

پس از کودتا، که نشان از پایان انقلاب ۱۸۴۸ داشت، فرانسه به مدت ۱۸ سال به زیر یوغ رژیم ناپلئونی رفت. این رژیم، نه فقط ویرانی اقتصادی، که حس حقارت ملی را برای کشور به دنبال داشت. پرولتاریا در خیزش علیه رژیم کهنه، دو وظیفه را عهده دار گردید- یکی ملی و دیگری با خصلت طبقاتی: آزادی فرانسه از تهاجم آلمان، و رهایی سوسیالیستی کارگران از سرمایه داری. ترکیب این دو وظیفه، ویژگی منحصر به فرد کمون را می سازد. بورژوازی، "دولت دفاع ملی" را تشکیل داده و پرولتاریا مجبور بود تا تحت رهبری آن به مبارزه برای استقلال ملی دست زند. در واقع اما این دولت، دولت "خیانت ملی" بود که رسالت خود را در مبارزه علیه پرولتاریای پاریس می دید. پرولتاریا، که با توهّمات میهن پرستانه کور گردیده بود، این را درک نکرد. ایده ی میهن پرستی، که خود ریشه در انقلاب کبیر قرن هژدهم داشت، اذهان سوسیالیست های کمون را به حرکت در می آورد. به همین جهت، فی المثل بلانکی- که بی تردید یک انقلابی و حامی پرشور سوسیالیسم بود- قادر نبود برای روزنامه خود عنوانی بهتر از فریاد بورژوائی "میهن در خطر است!" را بیابد. ترکیب وظایف متضاد- میهن پرستی و سوسیالیسم- اشتباه مهلک سوسیالیست های فرانسه بود. مارکس در

نشریه هفتگی حزب حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com

سردبیر: فواد عبداللهی
fuaduk@gmail.com

تلگرام حزب
@Hekmatistx

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

مسول تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی
mozafar.mohamadi@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: فواد عبداللهی
fuaduk@gmail.com

رفیق لنین از طرف حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (R.S.D.L.P) پیرامون اهمیت کمون به سخنرانی در این نشست پرداخت. زاگرانچنایا گازتا، روزنامه ای بود که به وسیله گروهی از مهاجرین روسیه در ژنو طی ماه های مارس تا آوریل ۱۹۰۸ منتشر می گردید.

(۲) نگاه کنید به: ک. مارکس، ف. انگلس، منتخب آثار، جلد ۱، ۱۹۵۸، صفحه ۴۹۷.

(۳) برای ارزیابی مارکس از نقش تاریخی کمون پاریس، به مثابه طلایه جامعه ای نوین، نگاه کنید به: جنگ طبقاتی در فرانسه (ک، مارکس و ف. انگلس، منتخب آثار، جلد ۱، ۱۹۵۸، صفحات ۴۷۳ تا ۵۴۵) و نامه هایی به کوگلمان از ۱۲ تا ۱۷ آوریل ۱۸۷۱ (ک. مارکس و ف. انگلس، منتخب مکاتبات، مسکو، صفحات ۳۱۸ تا ۳۲۰).

(۴) اشاره دارد به مانیفست هفدهم اکتبر ۱۹۰۵ که در آن تزار، به خاطر هراس از انقلاب، به مردم وعده آزادی های مدنی و یک قانون اساسی را داد.

برجسته ی طبقه کارگر درهم شکست، با این حال قیام دیگری وجود خواهد داشت که در مواجهه با آن، نیروی دشمنان پرولتاریا ناکارا خواهد بود، و از دل آن پرولتاریای سوسیالیست کاملاً پیروز بیرون خواهد آمد.

انتشار: زاگرانچنایا گازتا، شماره ۲، ۲۳ مارس ۱۹۰۸.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، ۱۹۷۲، جلد ۱۳، صفحات ۴۷۵ تا ۴۷۸.

ترجمه از متن انگلیسی به فارسی: کیوان نوفرستی - با اصلاحاتی از کورش مدرسی

توضیحات:

(۱) مقاله "درس های کمون" - منتشر شده در زاگرانچنایا گازتا (روزنامه خارجی)، شماره ۲، ۲۳ مارس ۱۹۰۸ - گزارش کلمه به کلمه یکی از سخنرانی های لنین است. هیئت تحریریه روزنامه، این مقاله را با این جملات زیر معرفی نمود:

"روز ۱۸ مارس در ژنو، نشستی بین المللی به منظور بزرگداشت سه سالگرد پرولتری برگزار گردید: بیست و پنجمین سالگرد درگذشت مارکس، شصتمین سالگرد انقلاب مارس ۱۸۴۸، و سالگرد کمون پاریس.

توهمات "مشترک ملی" را کنار گذاشته بود، نیروهای طبقاتی خود را حول سازمان های توده ای خویش - شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، و غیره - متمرکز نمود؛ و با وجود تمامی اختلافات در اهداف و وظایف انقلاب روسیه، در قیاس با انقلاب ۱۸۷۱ فرانسه، پرولتاریای روسیه مجبور بود تا به همان شیوه ی مبارزه ای بازگردد که نخست در کمون پاریس به کار گرفته شد: جنگ داخلی. [پرولتاریای روسیه] با آگاهی از درس های کمون می دانست که پرولتاریا نباید شیوه های مسالمت آمیز مبارزه را نادیده بگیرد - روش هایی که به منافع معمول و روزمره ی پرولتاریا خدمت می کند و در دوره های تدارک برای انقلاب، ضروری است - با این حال هرگز نباید فراموش کند که در شرایط مشخص، مبارزه ی طبقاتی شکل درگیری مسلحانه و جنگ داخلی را به خود می گیرد؛ دوره هایی وجود دارد که در آن منافع پرولتاریا، براندازی قهرآمیز دشمنان آن ها را از طریق درگیری های مسلحانه و علنی می طلبد. این چیز است که نخستین بار از سوی پرولتاریای فرانسه به نمایش گذاشته شد و به طور درخشانی با خیزش ماه دسامبر پرولتاریای روسیه تأیید گردید. هرچند این قیام های

طبقه ی کارگر از آن استفاده خواهد کرد، همان طور که در روسیه و در طی خیزش ماه دسامبر استفاده کرده است. دوره ی پیش از انقلاب [۱۹۰۵] روسیه و تدارک آن، شباهت زیادی با دوره ای دارد که فرانسه زیر یوغ رژیم ناپلئونی قرار داشته است. در روسیه نیز باند استبداد، ویرانی اقتصادی و حقارت ملی را برای کشور به ارمغان آورده است. اما بروز انقلاب، برای مدتی طولانی به تعویق افتاد، چرا که توسعه ی اجتماعی شرایط را برای یک جنبش توده ای مهیا نکرده بود، و به همین خاطر علی رغم تمامی تهور و شجاعتی که به نمایش گذاشته شد، اقدامات پراکنده علیه دولت در دوره ی پیشانقلابی، در مقابل بی تفاوتی توده ها شکست خورد. تنها سوسیال دموکرات ها بودند که با کار طاقت فرسا و سیستماتیک، سطوح و اشکال بالاتر مبارزه، آکسیون های توده ای و جنگ داخلی مسلحانه، را به توده ها آموزش دادند. سوسیال دموکرات ها قادر بودند تا خرافات "مشترک ملی" و "میهن پرستانه" را درهم شکنند و بعدها، زمانی که، با مداخله مستقیم آن ها، مانیفست هفدهم اکتبر ۴ از تزار گرفته شده، پرولتاریا تدارک فاز بعدی و اجتناب ناپذیر انقلاب، یعنی قیام مسلحانه را با قدرت آغاز نمود. پرولتاریا، در حالی که

کارگران جهان متحد شوید!